

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ششم: ۳۰ / ۸ / ۹۲

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (حشر-1)

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ
 مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَتْهُمْ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ
 بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ. (حشر-۲)

وَلَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ. (حشر-۳)

مقدمه

شأن نزول این آیه و رابطه آن را با مسائل اجتماعی بیان کردیم و قرار شد که در رابطه با نکات این آیه (آیه دوم سوره مبارکه حشر) و ارتباطش با مسائل اجتماعی بیان کنیم.

قضیه اخراج قوم بنی نضیر را بیان کردیم و این اخراج را به خداوند متعال نسبت دادیم. خدایی که در آیه قبل در موردش گفته شده: سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، همین خدا قبیله بنی نضیر را از مدینه خارج کرد.

در مسائل اجتماعی بحثی داریم به عنوان خدا باوری جمعی. اصل خدا باوری عبارت است از باورمندی خدا بوسیله افراد انسان، این اصل یک جریان فردی است که در عمق عقیده و اندیشه هر انسان نسبت به هر چیزی وجود دارد. باورمندی موطنش فکر و مغز و اندیشه است. اما یک بحثی داریم که باورمندی جمعی عبارت است از جامعه خدا باور یا واقعیتی است جدا از باورمندی فردی.

گاهی انسان در حوزه فردی خودش، در کانون فکر و اندیشه اش، باورهایی دارد که طبق آن عمل می کند که موطن باورمندی فرد، فکر و اندیشه و مغز انسان است. ولی ممکن است در برخی موارد، انسانها در موطن اندیشه و فکرشان باوری نداشته باشند؛ ولی یک باوری که به جمع دست می دهد، انسانها هم بر اساس همان باورمندی جمعی رفتار می کنند.

در عرصه های سیاسی - اجتماعی این جریان به خوبی مشهود است.

جریانهای سیاسی در یک جامعه ای که بوجود می آید، این جریانات برای اینکه جمع را به یک طرف هدافند و خاصی ببرند، تولید باور می کنند در حالی که ممکن است این باور برای افراد دقیقاً حاصل نشده باشد. یعنی افراد در درون خودشان چنین باوری نداشته باشند ولی چون در میان جامعه و گروه خاصی هستند، بر اساس باورهای جمعی عمل می کنند هر چند خود به صورت شخصی چنین باوری نداشته و به تنهایی عملی از آنها بر اساس آن باور جمعی سر نمی زند. این موضوع را می توان

در احزاب به خوبی مشاهده کرد؛ چه بسا افرادی که خود به تنهایی کاری انجام نمی دهند ولی وقتی در حزبی قرار گرفتند، بر اساس باورهای آن حزب و گروه عمل می کنند.

مسأله خداباوری هم همینطور است؛ اگر ما بخواهیم تنها خودمان خدا باور باشیم، دست به کارهای خاصی در شئون مختلف زندگی خواهیم زد. ولی از جمع خدا باور نباشد و افراد خدا باور باشند، خیلی رفتارهای اجتماعی در عرصه های اجتماعی رخ نمی دهد. در زمان پیغمبر اکرم این خاصیت بود که مسأله خدا باوری در زندگی اجتماعی بروز کامل داشت. در حرکت اجتماعی ممکن است افرادی قدم بگذارند که خود باور محکمی ندارند.

اینکه حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمود:

ارتد الناس بعد النبی إلا ثلاثة نفر: المقداد بن الأسود، و أبو ذر الغفاری، و سلمان الفارسی، ثم إن الناس عرفوا و لحقوا بعد. (معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال؛ ج ۱۹، ص: ۳۴۵)

خوب این چطور می شود؟ مردی که در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آن همه مجاهدت کردند و جهاد نمودند و جان فشانی کردند، چطور می شود که بعد از ایشان مرتد شدند؟ مردمی که به طور تقریبی هر یک ماه و نیم در یک جنگ شرکت می کردند، و آن همه ضایعاتی که به آنها رسید، چه شد که بعد از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مرتد شدند.

جواب این سوال همین است که خدا باوری انسانها تحت تأثیر خدا باوری جمع بود و إلا خود مردم به خودی خود خدا باوری محکمی نداشتند. به عبارت دیگر؛ خدا باوری جمعی داشتند ولی خدا باوری فردی نداشتند. جمعی که تحت فرماندهی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند، تا زمانی که ایشان بودند، تحت تأثیر جو حاکم، خدا باور بودند ولی همین که پیامبر به شهادت رسیدند، واقع خود را نشان دادند و فهماندند که خدا باوری فردی در میان آنها ضعیف است.

در اینجا بیان شده است

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ... (حشر- ۲)

یعنی اینکه گفته شده: خدا این گروه را خارج کرد دلالت بر این دارد که مردم به یک خدا باوری جمعی رسیده بودند. و اصل پیشرفت چون به خاطر عنایت خداوند متعال و امداد غیبی بود، به خدا نسبت داده شده است.

اگر بعد از ضمیر، موصول آمد و بعد از موصول فعل نسبت داده شد به ضمیر که توجیح با موصول شده است، دلالت بر حصر می کند؛ یعنی فقط خداوند متعال این کار را انجام داده است. مثل اینکه مهمانهایی به خانه ما می آیند و پس از آن فردی سوال می کند: چه کسی با میهمانها آمد؟ در جواب می گوئیم: هو الذی جائی مثلاً زید. این سخن به این معنی است که کس دیگر جز زید با مهمانها نیامده است.

خلاصه اینکه اولین کوچ دادن یهودیان از مدینه به این سبک انجام گرفت و همانطور که در جلسات گذشته هم اشاره کردیم، حشر یعنی کوچ دادن. و اینکه به محشر، محشر گفته می شود به خاطر این است که تمام مراحل قبل از آن، مراحل گذار است و چون آن زمان، اولین نوع زندگی ثابت است و دیگر گذری نمی باشد، به آن روز و آنجا محشر گفته می شود.

وقتی بنی نضیر کوچ داده شدند همانطور که در جلسه قبل گفته شد، بسیاری از اموال خود را باقی گذاشتند؛ زیرا فقط حق داشتند هر خانواده به اندازه یک بار شتر ببرد و لذا غنائم زیادی برای مسلمین بوجود آمد و اتفاقاً زمانی بود که مسلمین در شرائط اقتصادی خیلی بدی بودند؛ انصار به خاطر تقسیم کردن اموالشان با مهاجرین در مضیقه بودند و مهاجرین هم چون با خود چیزی از مکه نیاورده بودند، فقیر بودند.

از طرفی دیگر چون این اموال از راه غیر جنگ بدست مسلمین افتاده بود، جزء انفال بودند و اختیار آنها طبق آیه قرآن^۱، بدست پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود.

روایتی از ابی بصیر داریم که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است:

... قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) للأَنْصَارِ: «إِنْ شِئْتُمْ دَفَعْتُ إِلَيْكُمْ فِي الْمُهَاجِرِينَ، وَإِنْ شِئْتُمْ قَسَمْتُمْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ وَتَرَكَتُمْ مَعَكُمْ». قالوا: قَدْ شِئْنَا أَنْ تَقْسِمَهَا فِيهِمْ. فقسمها رسول الله (صلی الله علیه و آله) بين المهاجرين و دفعهم عن الأنصار، و لم يعط من الأنصار إلا رجلين و هما: سهل بن حنيف و أبو دجانة فإنهما ذكرا حاجة. (البرهان في تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۳۳۳)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به انصار فرمودند: اگر شما موافقت کنیم این غنائم را به مهاجرین بدهم و الا بین شما و آنها به صورت مساوی تقسیم کنم. انصار گفتند: به مهاجرین بدهید. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم غنائم را به مهاجرین دادند و به انصار چیزی ندادند مگر به دو نفر؛ یکی سهل بن حنیف و دیگری ابودجانه انصاری؛ زیرا این دو نفر خیلی وضع مالی بدی داشتند.

بعد از بیان جریان حشر یهودیان، خداوند متعال در ادامه آیه دوم می فرماید:

... مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَتْهُمْ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ. (حشر- ۲)

شما تصور نمی کردید که بنی نضیر خارج شوند و این به یک نکته مهم اشاره دارد. آن نکته این است که محاسبه ها و معادلات در مسائل سیاسی و اجتماعی بر اساس امکانات می باشد. به عبارت دیگر؛ وقتی افراد می خواهند حرکاتی اجتماعی و سیاسی انجام دهند، غالباً از روی محاسبات انجام می شود و در محاسبات هم، بر روی امکانات موجود برنامه ریزی می شود و معمولاً افراد تابع

^۱ مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. (الحشر: ۷)

معادلاتی هستند که بر اساس امکانات و قدرتها تشکیل می شود و کمتر کسی است که خداوند متعال را در معادلات و محاسبات سیاسی دخیل بداند.

در قضیه بنی نضیر هم همینطور بود. آنها صاحب ثروت و وسائل و ابزار جنگی زیادی بودند و نیز افراد جنگ آور زیادی هم داشتند و قلعه های محکمی با ذخائر غذایی زیادی برای خود آماده کرده بودند. بنابراین کمتر کسی از مسلمین فکر می کرد یهودیان این همه امکانات را رها کند و به سرزمین دیگری کوچ کنند. در حالی که اگر خداوند متعال بخواهد کاری انجام دهد، آن کار انجام خواهد شد. و در این آیه به این حقیقت اشاره شده است که روش شما انسانها این است که با همه خداواری تان بر روی قدرتهای ظاهری حساب می کنید.

... مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا ... (حشر-۲)

از طرفی خود یهودیان هم تصور می کردند که قلعه هایی که ساخته اند، مانع ورود مسلمین خواهد شد لذا خداوند متعال می فرماید:

... وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِّنَ اللَّهِ ... (حشر-۲)

قلعه های یهودیان به گونه ای بود که در اطراف خانه هاشان نخلستان انبوه بود که هیچ دشمنی به راحتی نمی توانست از آنها عبور کند و دیوارهای محکم و بلندی هم در اطراف محل سکونتشان کشیده بودند. برای همین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور دادند نخلها را آتش بزنند. و این تنها جایی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور آتش زدن درخت را دادند و البته کیفیت آتش زدن درختهای نخل به این سبک بود که ایشان دستور دادند هر درختی که خرماي خود مدینه را دارد، آتش نزنید.

تا آتش شعله ور شد، یهودیان دنیا دوست و جان دوست قبول کردند که از مدینه بروند منتهی از پیامبر مهلت خواستند تا بتوانند مقدمات مسافرت را فراهم کنند و اموال و دارایی های خودشان را با خود ببرند.

در این شرایط بود که سر کرده منافقان مدینه، عبدالله بن اُبی با بنی نضیر مخفیانه جلسه ای ترتیب داد و به آنها گفت: چرا شرایط پیامبر را قبول کردید؟ شما مقاومت کنید، ما هم از پشت به مسلمین حمله خواهیم کرد و شما را نجات خواهیم داد.

یهودیان بر حسب تحریک عبدالله بن اُبی، مقاومت کردند و لذا دوباره جنگ شروع شد. دوباره رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور دادند باقیمانده نخلها را آتش بزنند. پس از اینکه نخلها تمام شد، مسلمین به پای دیوار رسیدند که خود یک مانع اساسی بود و یهودیان هم فکرشان این بود که مسلمین نمی توانند از این دیوارها عبور کنند. لذا خداوند متعال می فرماید:

... وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِّنَ اللَّهِ ... (حشر-۲)

و البته این خصوصیت جامعه مادی است که فقط امکانات را دخیل در امور زندگی و پیشرفتها و پیروزیهای خود می دانند.

نکته ای که در این فراز از آیه وجود دارد این است که؛ چرا خداوند متعال فرموده است: مانعتم و نفرموده است: تمنعهم؟

جواب این است که اگر خداوند متعال می فرمود: تمنعهم، بنابراین حصونهم می شد، فاعل و این یک عبارت عادی است. ولی حال که فرموده: مانعتم، این کلمه می شود خبر مقدم و حصونهم، مبتدای مؤخر است و از باب تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر، این فراز اشاره به حصر دارد.

خداوند متعال در دو فراز از این آیه، مقابله با پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را، مقابله با خودش معرفی کرده است.

یکی در انتهای همین فراز؛

... مَا يَنْعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِّنَ اللَّهِ ... (حشر-۲)

همانطور که مشاهده خداوند فرموده است: من الله، در حالی که یهودیان این موانع را برای جلوگیری از حمله مسلمین و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درست کرده بودند. شاهد این قضیه استحکاماتی بود که برای حفاظت خویش و اموالشان فراهم کرده بودند.

دیگر در آیه چهارم همین سوره، آنجا که خداوند متعال می فرماید:

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. (الحشر: ۴)

همانطور که مشاهده می شود خداوند متعال فرموده است: شَاقُّوا اللَّهَ، با اینکه تمامی کارهایی که یهودیان انجام داده بودند، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را به زحمت انداخت.

ادامه بررسی و تفسیر آیه دوم سوره حشر

... فَأَتَتْهُمْ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ ... (حشر: ۲)

فخر رازی در رابطه با ضمیر (هم) در کلمه (فَأَتَتْهُمْ)، دو احتمال داده است؛

۱. این ضمیر به یهود بنی نضیر برگردد. یعنی خداوند متعال آمد به سراغ یهود آمد؛ آن هم از جایی که فکرش را نمی کردند.

۲. این ضمیر به مسلمین برگردد. یعنی خداوند متعال به کمک مسلمانان آمد از جایی که محاسبه و فکر نمی کردند. پس مرجع این ضمیر با مرجع ضمیر فی قلوبهم دو مرجع دارد. مرجع ضمیر فَأَتَتْهُمْ، مسلمین است و مرجع ضمیر قلوبهم، یهودیان است.

امداد ذات مقدس پروردگار دو حالت دارد؛

۱. امدادهایی که قابل محاسبه است. یعنی آن سری از عنایتهای خداوند متعال که نتیجه توکل و به کارگیری صحیح از فکر و اندیشه می باشد. همان که عرف می گوید: از تو حرکت از

خدا برکت. در جریان جنگ با بنی نضیر می توان، آتش زدن درختان نخل را از این مورد دانست. خداوند متعال این فکر را در ذهنها می اندازد و نتیجه طبیعی آن هم مشخص است.

۲. امدادهایی که قابل محاسبه نیست مانند: بادهایی که در جنگ خندق به اردوگاه دشمن وزیدن گرفت و خیمه های آنها را ویران کرد. در این جریان هم ایجاد رعب در دل یهودیان قبیله بنی نضیر، از این نوع به حساب می آید. نمونه بارز این نوع امداد (ایجاد رعب در دل دشمن) را می توان در حال حاضر در مورد کشورمان درک کنیم؛ آنجا که می بینیم بعد از جنگ تحمیلی، دور تا دور ایران عزیز را محاصره کرده اند و از امکانات ما هم خبر دارند، ولی جرأت حمله ندارند؛ این نیست مگر به خاطر اینکه خداوند متعال در دل اینها رعب و وحشت از این نظام ایجاد کرده است و این به برکت خون پاک شهیدان است که با رشادتها و جان فشانیهای خود، آنها را با دست خالی و برخوردار از محرومیتهای عجیب و غریب، هم از داخل و هم از خارج، دشمن را حیران زده کردند.

نکته دیگر اینکه خداوند متعال می فرماید: قذف فی قلوبهم الرعب، و نفرموده است: ألقى و این بدین جهت است که قذف به زمانی گفته می شود که یک حیوان درنده چنگالها و دندانهای خود را در شکارش فرو کند و دیگر شکار هیچ راه فراری نمی دارد. می توان رعب را با یک مثال بیان کرد؛ وقتی گربه، موش را غافلگیر کند، موش دیگری هیچ حرکتی نمی کند، هر چند کنار لانه اش باشد و بتواند با یک جهش خود را وارد لانه اش کند ولی آنقدر می ترسد که دیگر حتی نمی تواند حرکت کند و قدرت اراده و ابتکار را از دست می دهد. برای یهودیان بنی نضیر چنین حالتی رخ داده بود.

در روایت داریم؛ یکی از خصوصیات لشکریان امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، این است که به سه چیز مورد عنایت و کمک خداوند متعال قرار می گیرند.

۱. ملائکه که در سپاه ایشان هستند که دیده نمی شوند.

۲. مؤمنان.

۳. رعب.

در مورد بنی نضیر هم خداوند متعال با ایجاد رعب در دل یهودیان، پیامبر و مؤمنین را یاری رساند.